ای اوّل اشخاص خيرخواه محترم عالم انسانی.

حضرت عبدالبهاء

Original English



## ٢٢٧

ای اوّل اشخاص خيرخواه محترم عالم انسانی.

نامه‌های شما که در اين مدّت حرب ارسال نموديد نرسيد در اين ايّام يکنامه بتاريخ ١١ فوريه ١٩١٦ رسيد و فورا جواب تحرير ميگردد مقصد شما سزاوار هزار ستايش است زيرا خدمت بعالم انسانی مينمائيد و اين سبب راحت و آسايش عموميست اين حرب اخير بر عالم و عالميان ثابت کرد که حرب ويرانيست صلح عمومی آبادی حرب مماتست و صلح حيات حرب درندگيست و خونخواری و صلح مهربانی و انسانی حرب از مقتضای عالم طبيعت است و صلح از اساس دين الهی حرب ظلمت اندر ظلمت است و صلح انوار آسمانی حرب هادم بنيان انسانی و صلح حيات ابدی عالم انسانی حرب مشابهت با گرگ خونخوار است و صلح مشابهت ملائکه آسمانی حرب منازعه بقا است صلح تعاون و تعاضد بين ملل در اينجهان و سبب رضايت حق در جهان آسمانی.

نفسی نمانده که وجدانش شهادت بر اين ندهد که اليوم در عالم انسانی امری اعظم از صلح عمومی نيست هر منصفی بر اين شهادت ميدهد و آن انجمن محترم را ميپرستد زيرا نيّتشان چنان که اين ظلمات مبدّل بنور گردد و اين خونخواری مبدّل بمهربانی و اين نقمت بنعمت و اين زحمت برحمت و اين بغض و عداوت بالفت و محبّت منقلب شود لذا همّت آن اشخاص محترمه شايان ستايش و نيايش است.

ولی در نزد نفوس آگاه که مطّلع هستند بر روابط ضروريّه که منبعث از حقايق اشياست ملاحظه مينمايند که مسئله واحده چنانکه بايد و شايد نفوذ در حقيقت انسانيّه ننمايد زيرا تا عقول بشری اتّحاد حاصل نکند هيچ امر عظيمی تحقّق نيابد حال صلح عمومی امريست عظيم ولی وحدت وجدان لازم است که اساس اين امر عظيم گردد تا اساس متين شود و بنيان رزين گردد.

لهذا حضرت بهآءاللّه پنجاه سال پيش بيان صلح عمومی فرمود در حالتيکه در قلعه عکّا مسجون بود و مظلوم بود و محصور بود اين امر عظيم يعنی صلح عمومی را بجميع ملوک مرقوم فرمود و در شرق در بين دوستان خويش تأسيس فرمود افق شرق بسيار تاريک بود و ملل در نهايت بغض و عداوت با يکديگر و اديان تشنه خون يکديگر بودند ظلمت اندر ظلمت بود در چنين زمانی حضرت بهآءاللّه از افق شرق مانند آفتاب طلوع کرد و بانوار اين تعاليم ايران را روشن فرمود.

از جمله تعاليم اعلان صلح عمومی بود کسانيکه پيروی کردند از هر ملّت و از هر دين و مذهب در نهايت محبّت اجتماع نمودند بدرجه ئی که محافل عظيمه تشکيل ميشد که از جميع ملل و اديان شرق مرکّب بود هر نفسی داخل انجمن ميشد ميديد يک ملّتست و يک تعاليم و يک مسلک است و يک ترتيب زيرا تعاليم حضرت بهآءاللّه منحصر در تأسيس صلح عمومی نبود تعاليم کثيره بود که معاونت و تأييد صلح عمومی مينمود ٠

از جمله تحرّی حقيقت تا عالم انسانی از ظلمت تقاليد نجات يابد و بحقيقت پی برد اين قميص رثيث هزاران ساله را بدور بيندازد و پيرهنی که در نهايت تنزيه و تقديس در کارخانه حقيقت بافته شده بپوشد و چون حقيقت يکيست تعدّد قبول نميکند لهذا افکار مختلفه منتهی بفکر واحد گردد .

و از جمله تعاليم حضرت بهآءاللّه وحدت عالم انسانيست که جميع بشر اغنام الهی وخدا شبان مهربان اين شبان بجميع اغنام مهربانست زيرا کلّ را خلق فرموده و پرورش داده و رزق احسان ميدهد و محافظه ميفرمايد شبهه نماند که اين شبان بجميع اغنام مهربانست و اگر در بين اين اغنام جاهلانی باشند بايد تعليم کرد و اگر اطفالی باشند بايد تربيت نمود تا ببلوغ رسند و اگر بيماری باشد بايد درمان نمود نه اينکه کره و عداوتی داشت بايد مانند طبيب مهربان اين بيمارهای نادانرا معالجه نمود .

و از جمله تعاليم حضرت بهآءاللّه اينکه دين بايد سبب الفت و محبّت باشد اگر سبب کلفت گردد لزومی ندارد زيرا دين درمانست و اگر درمان سبب درد گردد لزومی ندارد .

و از جمله تعاليم بهآء اللّه اينکه دين بايد مطابق علم و عقل باشد تا در قلوب انسانی نفوذ نمايد اساس متين باشد نه اينکه عبارت از تقاليد باشد .

و از جمله تعاليم بهآء اللّه تعصّب دينی و تعصّب جنسی و تعصّب سياسی و تعصّب اقتصادی و تعصّب وطنی هادم بنيان انسانيست تا اين تعصّبها موجود عالم انسانی راحت ننمايد ششهزارسالست که تاريخ از عالم انسانی خبر ميدهد در اينمدّت ششهزار سال عالم انسانی از حرب و ضرب و قتل و خونخواری فارغ نشد در هر زمانی در اقليمی جنگ بود و اين جنگ يا منبعث از تعصّب دينی بود و يا منبعث از تعصّب جنسی و يا منبعث از تعصّب سياسی و يا منبعث از تعصّب وطنی پس ثابت و محقّق گشت که جميع تعصّبات هادم بنيان انسانيست و تا اين تعصّبات موجود منازعه بقا مستولی و خونخواری و درندگی مستمرّ پس عالم انسانی از ظلمات طبيعت جز بترک تعصّب و اخلاق ملکوتی نجات نيابد و روشن نگردد چنانچه از پيش گذشت.

اگر اين تعصّب و عداوت از جهت دين است دين بايد سبب الفت گردد و الّا ثمری ندارد و اگر اين تعصّب تعصّب ملّيست جميع نوع بشر ملّت واحده است جميع از شجره آدمی روئيده اصل شجره آدم است و شجره واحده است و اين ملل بمنزله اغصانست و افراد انسانی بمنزله برگ و شکوفه و اثمار ديگر ملل متعدّده تشکيل کردن و بدين سبب خونريزی نمودن و بنيان انسانی برانداختن اين از جهل انسانيست و غرض نفسانی.

و امّا تعصّب وطنی اين نيز جهل محض است زيرا روی زمين وطن واحد است هر انسان در هر نقطه از کرهء ارض زندگی می‌تواند پس جميع کره ارض وطن انسانست اين حدود و ثغور را انسان ايجاد کرده در خلقت حدود و ثغوری تعيين نشده اروپا يکقطعه است آسيا يکقطعه است افريکا يکقطعه است امريکا يکقطعه است استراليا يکقطعه است امّا بعضی نفوس نظر بمقاصد شخصی و منافع ذاتی هر يک از اين قطعات را تقسيم نموده‌اند و وطن خويش نگاشته‌اند خدا در بين فرانس و آلمان فاصله خلق نفرموده متّصل بيکديگر است بلی در قرون اولی نفوسی از اهل غرض بجهت تمشيت امور خويش حدود و ثغوری معيّن نمودند و روز بروز اهميّت يافته تا اين سبب عداوت کبری و خونريزی و درندگی در قرون آتيه گشت و بهمين قسم غير متناهی خواهد بود و اين فکر وطن اگردر ضمن دائرهء محصوره ماند سبب اوّل خرابی عالم است هيچ عاقلی و هيچ منصفی اذعان باين اوهام ننمايد و هر قطعه محصوره را که نام وطن می‌نهيم و باوهام خويش مادر می‌ناميم و حال آنکه کره ارض مادر کلّ است نه اين قطعه محصوره خلاصه ايّامی چند روی اين زمين زندگانی مينمائيم و عاقبت در آن دفن ميشويم قبر ابدی ماست آيا جائز است بجهت اين قبر ابدی بخونخواری پردازيم و همدگر را بدريم حاشا و کلّا نه خداوند راضی نه انسان عاقل اذعان اين کار مينمايد.

ملاحظه نمائيد که وحوش مبارک ابداً منازعه وطنی ندارند با يکديگر در نهايت الفتند و مجتمعاً زندگانی ميکنند مثلاً اگر کبوتری شرقی و کبوتری غربی و کبوتری شمالی و کبوتری جنوبی بالتّصادف در آن واحد در جائی جمع شوند فوراً بيکديگر الفت نمايند و همچنين جميع حيوانات مبارکه از وحوش و طيور ولکن حيوانات درنده بمجرّد تصادف با يکديگر در آويزند و بپرخاش برخيزند و يکديگر بدرند و ممکن نيست در بقعه واحده زندگانی کنند همه متفرّقند و متهوّر و متحاربند و متنازع.

و امّا تعصّب اقتصادی اين معلوم است که هر چه روابط بين ملل ازدياد يابد و مبادله امتعه تکرّر جويد و هر مبدء اقتصادی در هر اقليمی تأسيس يابد بالمآل بسائر اقاليم سرايت نمايد و منافع عموميّه رخ بگشايد ديگر تعصّب بجهت چه .

و امّا در تعصّب سياسی بايد متابعت سياسة اللّه کرد و اين مسلّم است که سياست الهيّه اعظم از سياست بشريّه است ما بايد متابعت سياست الهيّه نمائيم و او بجميع افراد خلق يکسانست هيچ تفاوتی ندارد و اساس اديان الهيست .

و از جمله تعاليم حضرت بهآءاللّه ايجاد لسان واحد است که تعميم بين بشر گردد پنجاه سال پيش اين تعليم از قلم حضرت بهآءاللّه صادر شد تا اين لسان عمومی سبب ازاله سوء تفاهم بين جميع بشر گردد .

و از جمله تعاليم حضرت بهآءاللّه وحدت نساء و رجالست که عالم انسانيرا دو بال است يک بال رجال و يک بال نساء تا دو بال متساوی نگردد مرغ پرواز ننمايد اگر يک بال ضعيف باشد پرواز ممکن نيست تا عالم نساء متساوی با عالم رجال در تحصيل فضائل و کمالات نشود فلاح و نجاح چنانکه بايد و شايد ممتنع و محال .

و از جمله تعاليم بهآء اللّه مواسات بين بشر است و اين مواسات اعظم از مساواتست و آن اينست که انسان خود را بر ديگری ترجيح ندهد بلکه جان و مال فدای ديگران کند امّا نه بعنف و جبر که اين قانون گردد و شخصی مجبور بر آن شود بلکه بايد بصرافت طبع و طيب خاطر مال و جان فدای ديگران کند و بر فقراء انفاق نمايد يعنی بآرزوی خويش چنانکه در ايران در ميان بهائيان مجری است

و از جملهء تعاليم حضرت بهآءاللّه حرّيّت انسانست که بقوّه معنويّه از اسيری عالم طبيعت خلاص و نجات يابد زيرا تا انسان اسيرطبيعت است حيوان درنده است زيرا منازعه بقا از خصائص عالم طبيعت است و اين مسئله منازعه بقا سر چشمه جميع بلاياست و نکبت کبری .

و از جمله تعاليم بهآء اللّه اينکه دين حصن حصين است اگر بنيان دين متزلزل و وهين گردد هرج و مرج رخ دهد و بکلّی انتظام امور مختل شود زيرا در عالم انسانی دو رادعست که از ارتکاب رذائل حفظ می‌نمايد يک رادع قانونست که مجرم را عذاب و عقاب مينمايد ولی قانون رادع از جرم مشهود است و رادع از جرم مخفی نيست و امّا رادع معنوی دين الهی رادع از جرم مشهود و مخفی هر دو است و انسانرا تربيت مينمايد و تهذيب اخلاق ميکند و مجبور بر فضائل مينمايد و اعظم جهت جامعه است که تکفّل سعادت عالم انسانی ميکند امّا مقصد از دين دين تحقيقی است نه تقليدی اساس اديان الهی است نه تقاليد بشری .

و از جمله تعاليم حضرت بهآءاللّه اينکه هر چند مدنيّت مادّی از وسائط ترقّی عالم انسانيست ولی تا منضمّ بمدنيّت الهيّه نشود نتيجه که سعادت بشريّه است حصول نيابد ملاحظه کنيد که اين سفائن مدرّعه که شهری را در يکساعت ويران می‌نمايد از نتائج مدنيّت مادّيست و همچنين توپهای کروپ و همچنين تفنگهای ماوزر و همچنين ديناميت و همچنين غوّاصهای تحت البحر و همچنين تورپيت و همچنين سيّارات متدرّعه و همچنين طيّارات آتش فشان جميع اين آلات از سيّئات مدنيّت مادّيست اگر مدنيّت مادّيه منضمّ بمدنيّت الهيّه بود هيچ اين آلات ناريّه ايجاد نمی گشت بلکه قوای بشريّه جميع محوّل باختراعات نافعه ميشد و محصور در اکتشافات فاضله ميگشت مدنيّت مادّيّه مانند زجاجست و مدنيّت الهيّه مانند سراج زجاج بی‌سراج تاريک است مدنيّت مادّيّه مانند جسم است ولو در نهايت طراوت و لطافت و جمال باشد مرده است مدنيّت الهيّه مانند روح است اين جسم باين روح زنده است و الّا جيفه گردد پس معلوم شد عالم انسانی محتاج بنفثات روح القدس است بدون اين روح عالم انسانی مرده است و بدون اين نور عالم انسانی ظلمت اندر ظلمت است زيرا عالم طبيعت عالم حيوانيست تا انسان ولادت ثانويّه از عالم طبيعت ننمايد يعنی منسلخ از عالم طبيعت نگردد حيوان محض است تعاليم الهی اين حيوانرا انسان مينمايد.

و از جملهء تعاليم بهآء اللّه تعميم معارفست بايد هر طفلی را بقدر لزوم تعليم علوم نمود اگر ابوين مقتدر بر مصارف اين تعليم فبها و الّا بايد هيئت اجتماعيّه آن طفل را وسائط تعليم مهيّا نمايد .

و از جملهء تعاليم حضرت بهآءاللّه عدل و حقّ است تا اين در حيّز وجود تحقّق نيابد جميع امور مختل و معوّق و عالم انسانی عالم ظلم و عدوانست و عالم تعدّی و بطلان.

خلاصه امثال اين تعاليم بسيار است اين تعاليم متعدّده که اساس اعظم سعادت عالم انسانيست و از سنوحات رحمانی بايد منضمّ بمسئله صلح عمومی گردد و ممزوج بآن شود تا اينکه نتيجه بخشد و الّا تنها مسئله صلح عمومی را در عالم انسانی تحقّقش مشکل است تعاليم حضرت بهآءاللّه چون ممتزج با صلح عموميست لهذا بمنزله مائده‌ايست که از هر قسم اطعمه نفيسه در آن سفره حاضر هر نفسی مشتهيات خويش را در آن خوان نعمت بی‌پايان می‌يابد اگر مسئله منحصر در صلح عمومی باشد نتائج عظيمه چنانکه منظور و مقصود است حصول نيابد بايد دائره صلح عمومی چنان ترتيب داده شود که جميع فرق عالم واديان آرزوی خويش را در آن بيابند حال تعاليم حضرت بهآءاللّه چنين است که منتهای آرزوی جميع فرق عالم چه از فرق دينی و چه از فرق سياسی و چه از فرق اخلاقی چه از فرق قديمه و چه از فرق حديثه کلّ نهايت آرزوی خويش را در تعاليم حضرت بهآءاللّه می‌يابند.

مثلاً اهل اديان در تعاليم بهآء اللّه تأسيس دين عمومی می‌يابد که در نهايت توافق با حال حاضره است فی الحقيقه هر مرض لاعلاج را علاج فوريست و هر دردی را درمان و هر سمّ نقيع را درياق اعظم است زيرا اگر بموجب تقاليد حاضرهء اديان بخواهيم عالم انسانرا نظم و ترتيب دهيم و سعادت عالم انسانيرا تأسيس نمائيم ممکن نه حتّی اجرايش محال مثلاً اجرای احکام تورات اليوم مستحيل است و همچنين ساير اديان بموجب تقاليد موجوده ولکن اساس اصلی جميع اديان الهی که تعلّق بفضائل عالم انسانی دارد و سبب سعادت عالم بشر است در تعليمات حضرت بهآءاللّه بنحو اکمل موجود.

و همچنين مللی که آرزوی حرّيّت نمايند حرّيّت معتدله که کافل سعادت عالم انسانيست و ضابط روابط عمومی در نهايت قوّت و وسعت در تعاليم حضرت بهآءاللّه موجود.

و همچنين حزب سياسی آنچه اعظم سياست عالم انسانيست بلکه سياست الهی در تعاليم حضرت بهآءاللّه موجود .

و همچنين حزب مساوات که طالب اقتصاد است الی الآن جميع مسائل اقتصاديّه از هر حزبی که در ميان آمده قابل اجرا نه مگر مسئلهء اقتصاديّه که در تعاليم حضرت بهآءاللّه و قابل الاجراست و از آن اضطرابی در هيئت اجتماعيّه حاصل نگردد

و همچنين سائر احزاب چون بنظر عميق دقّت نمائيد ملاحظه ميکنيد که نهايت آرزوی آن احزاب در تعاليم بهآء اللّه موجود اين تعاليم قوّه جامعه است در ميان جميع بشر و قابل الاجرا لکن بعضی تعاليمست از سابق نظير احکام تورات که قطعيّاً اليوم اجرايش مستحيل و همچنين ساير اديان و ساير افکار فرق مختلفه و احزاب متنوّعه.

مثلاً مسئله صلح عمومی حضرت بهآءاللّه ميفرمايد که بايد هيئت محکمه کبری تشکيل شود زيرا جمعيّت امم هر چند تشکيل شد ولی از عهده صلح عمومی برنيايد امّا محکمه کبری که حضرت بهآءاللّه بيان فرموده اين وظيفه مقدّسه را بنهايت قدرت و قوّت ايفا خواهد کرد و آن اينست که مجالس ملّيّه هر دولت و ملّت يعنی پارلمانت اشخاصی از نخبه آن ملّت که در جميع قوانين حقوق بين دولی وبين مللی مطّلع و در فنون متفنّن و بر احتياجات ضروريّه عالم انسانی در اين ايّام واقف دو شخص يا سه شخص انتخاب نمايند بحسب کثرت و قلّت آن ملّت اين اشخاص که از طرف مجلس ملّی يعنی پارلمانت انتخاب شده‌اند مجلس اعيان نيز تصديق نمايند و همچنين مجلس شيوخ و همچنين هيئت وزراء و همچنين رئيس جمهور يا امپراطور تا اين اشخاص منتخب عموم آن ملّت و دولت باشند از اين اشخاص محکمه کبری تشکيل ميشود و جميع عالم بشر در آن مشترک است زيرا هر يک از اين نمايندگان عبارت از تمام آن ملّتست چون اين محکمه کبری در مسئله ئی از مسائل بين المللی يا بالاتّفاق يا بالاکثريّه حکم فرمايد نه مدّعی را بهانه ئی ماند نه مدّعی را عليه را اعتراضی هر گاه دولتی از دول يا ملّتی از ملل در اجرای تنفيذ حکم مبرم محکمه کبری تعلّل و تراخی نمايد عالم انسانی بر او قيام کند زيرا ظهير اين محکمه کبری جميع دول و ملل عالمند ملاحظه فرمائيد که چه اساس متينی است ولکن از جمعيّت محدود و محصورمقصود چنانکه بايد و شايد حصول نيابد اين حقيقت حالست که بيان ميشود … \*